

اخبار

کشف ۱۳۶ رأس دام فاقد مجوز حمل

صدیقی- ۱۳۶ رأس دام سبک فاقد مجوز حمل از دام پزشکی استان در بجنورد کشف شد. به گفته مدیرکل تعزیرات حکومتی خراسان شمالی، شخصی که قصد داشت ۱۳۶ رأس دام سبک فاقد مجوز حمل را جابه جا کند توسط پلیس آگاهی استان شناسایی شد. «سیدالموسوی» با بیان این که ارزش محموله بیش از ۲ میلیارد و ۲۷۰ میلیون ریال است، افزود: گزارش تخلف در شعب ویژه تعزیرات به منظور صدور رأی در حال رسیدگی و انجام تحقیقات است.

کشف دام قاچاق در گرمه

جانشین انتظامی شهرستان گرمه از کشف ۵ رأس دام قاچاق و دستگیری یک متهم در این خصوص خبر داد.سرگرد «مجتبی نظافتی» با اعلام این خبر گفت: در راستای اجرای طرح مقابله با عرضه کالای قاچاق موضوع در دستور کار ماموران پلیس آگاهی این شهرستان قرار گرفت.وی افزود: در این راستا ماموران حین گشت زنی به یک دستگاه کامیونت ایسوزو که حامل ۵ رأس گوساله بود مشکوک شدند و برای بررسی بیشتر خودرو را متوقف کردند.وی اظهار کرد: پس از متوقف کردن کامیون مشخص شد راننده مجوز حمل دام را از اداره دام پزشکی ندارد، بنابر این متهم دستگیر شد.

دستگیری ۳۵ متعاده متجاهر در شیروان

فرمانده انتظامی شیروان از دستگیری ۳۵ متعاده متجاهر در این شهرستان خبر داد.سرهنک «مسعود وحیدی» با اعلام جزئیات این خبر گفت: در راستای افزایش امنیت عمومی و مبارزه با متعادان متجاهر، طرح ارتقای امنیت اجتماعی توسط پلیس مبارزه با مواد مخدر با همکاری کارکنان انتظامی، پلیس های تخصصی و معاونت ها در شیروان اجرا شد. این مقام انتظامی با بیان این که ماموران بعد از انجام اقدامات قانونی و قضایی برای اجرای این طرح موفق شدند ۳۵ متعاده پرخطر را از معابر شهر جمع آوری کنند.

وی با بیان این که در این راستا ۳۲ مرد و ۳ زن دستگیر شدند، خاطرنشان کرد: متعادان متجاهر برای درمان به کمپ ترک اعتیاد تحویل داده شدند. به گفته وی، همچنین در این طرح ۴ کیلو و ۵۰۰ گرم انواع مواد مخدر کشف و ضبط شد.

بن بست زندگی
با دخالت های مادر شوهر

صدیقی- کار به جایی رسید که اگر می خواستم یک شارژ برای گوشی ام بگیرم باید از مادر شوهرم اجازه می گرفتم. از گیر دادن های الکی خانواده شوهرم و نق زدن های گاه و بیگاه مادر شوهرم خسته شدم. این بخشی از صحبت های دختری پریشان حال است که کمتر از یک سال از ازدواجش می گذرد اما با دخالت های مادر شوهرش زندگی او به بن بست خورده است.

او می گوید: شوهرم مدتی است به یک بیماری مبتلا شده است و توان کار کردن ندارد، البته به زمان کودکی او برمی گردد که رفته رفته با بالا رفتن سنش عود کرده است و خانواده شوهرم در خصوص این موضوع هنگام ازدواج مان چیزی به من نگفتند. شوهرم اوایل کار گری می کرد و دستمزدش را مادر شوهرم می گرفت تا اداره زندگی مان در دستش باشد و بتواند خواسته های غیر معمولش را به ما دیکته کند. مادر شوهرم اصرار داشت قبل از انجام هر کاری و حتی هنگام رفتن به خانه مادرم و خرید او را در جریان بگذارد.

ما در خانه پدر شوهرم زندگی می کردیم به همین دلیل شوهرم کاملاً مطیع خانواده اش بود و اختیاری از خودش برای اداره زندگی مان نداشت. مدتی به این منوال گذشت و حرص و جوش زدن هایم فایده ای نداشت تا این که باردار شدم و قبل از هر چیزی به توجه همسرم احتیاج داشتم اما مادر شوهرم اصرار داشت باید مطیع او باشم یا از زندگی پسرشان بیرون بروم. مانده بودم چه کار کنم، نگران بودم با آن وضعیت چطور بعد از زایمان او را بزرگ کنم.

از همه بدتر از این واهمه داشتم که بعد از به دنیا آمدن فرزندم خانواده شوهرم اختیار تربیت اش را از من بگیرند و به دلخواه خودشان او را بزرگ کنند. هر چقدر سعی کردم شرایط را تحمل کنم اما نتوانستم چون از سوی همه تحقیر شده بودم. بعد از به دنیا آمدن فرزندم مشکلاتم دوچندان شد و چیزی که از آن واهمه داشتم، سرم آمد.

مدام مادر شوهرم از من ایراد می گرفت و سرم داد و نق می زد که بدون نظر او کاری برای بچه نکنم. شوهرم هم جرئت نمی کرد ابراز عقیده کند تا مبادا خانواده اش ما را از خانه بیرون کنند و آواره کوچه و خیابان شویم.

شب ها به حال خودم گریه می کردم و به دنبال چاره بودم. وقتی دیدم با ادامه این روند هیچ آینده ای در انتظار من در آن زندگی پر از تحقیر نیست و نقش یک کارگر را دارم تا عروس خانواده، تصمیم گرفتم به دادگاه خانواده بیایم تا با کمک مشاوران این مرکز بتوانم راهی برای خارج شدن از این محاصه پیدا و زندگی ام را از سیطره مادر شوهرم خارج کنم.

چندسکانس از تراژدی یک مرد

سُر خوردن در منجلاب تباهی با اشک چشم

صدیقی

صدای پشت شمشادها او را به سوی خود می کشاند و وارد مسیری می کند که زندگی اش دگرگون می شود. ماجرای ازدواجش را یک فیلم عاشقانه رقم می زند و بعد از آن پیچ های تند و پر حادثه ای را در زندگی خود تجربه می کند. پسر جوان به خاطر کمبود محبت پدر، دست دوستی به سوی ناپاکی دراز می کند و با دوست ناهلش مدام لب به نوشیدنی های غیرمجاز می زند. اگر چه نوشیدنی های غیر مجاز مصرف می کند اما از دود و مواد دور است. مرد جوان غم زده می گوید: با دوستم مدام لب به نوشیدنی های حرام می زدیم تا این که او سر این ماجرا دچار خون ریزی داخلی و در بیمارستان بستری شد. در بیمارستان کنار او ماندم، برای چند لحظه چون دلم گرفته بود به حیاط رفتم و همین ماجرا سرنوشت و زندگی ام را دگرگون کرد. مرد جوان گوشه ای از حیاط بیمارستان کز می کند و ناگهان صدای گریه و ناله یک دختر را از پشت شمشادها می شنود.

به طرف صدا می رود تا علت آن را جویا شود، چشم اش به یک دختر جوان می افتد که زار زار به حال و روز ناخوشش گریه می کند. با دختر جوان همکلام می شود و او سیر تا پیاز زندگی اش را برای پسر جوان تعریف می کند. او می افزاید: وقتی علت گریه دختر را از او جویا شدم به من گفت زمانی که پدرش فوت می کند خانواده اش به زور او را به صیغه یک مرد معتاد و خشن می آورند. شوهرش چون بی قصد و نیت بود از دختر جوان می خواهد در ازای همنشینی با مردان غریبه مبلغی دریافت کند تا او بتواند هزینه موادش را جور کند که همین اتفاق باعث شد دختر دست به خودکشی بزند. وقتی این داستان غم انگیز را از دختر شنیدم حالم خیلی بد شد و با این روحیه راهی خانه شدم. شب شد و به یاد دختر غریبه یک فیلم عاشقانه قدیمی تماشا کردم و همین سرآغاز شکل گیری ازدواجم با دختر بیمارستانی شد.

پسر جوان وقتی پس از مدتی می فهمد آن زن طلاق گرفته سراغ پدرش می رود و با درخواستش همه را شگفت زده می کند. از پدرش می خواهد همان شب به خواستگاری دختری که در بیمارستان با او ملاقات کرده است، برود. از طرف خانواده مخالفت و از پسر اصرار تا این که با لیبازی پسر جوان مراسم ازدواج او و دختر مورد علاقه اش بدون تحقیقات لازم بعد از مدتی برگزار می شود. مرد جوان چنین روایت می کند: با اصرار من بعد از چند روز به خواستگاری دختری که خودکشی کرده بود، رفتم. از دختر جوان خواستم برای گذشته اش توبه و همچنین اعتیادش را ترک کند که او قبول کرد. بعد از ازدواج یک روز همسرم را در حال مصرف کریستال دیدم و به خاطر این ماجرا عصبانی شدم و وسایلم استعمالش را بیرون ریختم و باقی



مانده مواد را داخل جیب ام گذاشتم و به نوعی توقیف کردم. بعد از این اتفاق حال پدرم به هم خورد و او را به بیمارستان بردم. در آن جا چون اعصابم به هم ریخته بود دوستم به من پیشنهاد داد برای رهایی از غم و غصه کمی مواد مصرف کنم. ناگهان یاد موادی افتادم که داخل جیب ام بود. همان را با دوستم مصرف کردیم. ابتدا خیلی آرام شدم و زیر دندانم مزه کرد. بعد از آن اتفاق به همسرم گفتم اگر او مواد را کنار نگذارد، من هم این کار را آغاز خواهم کرد. با لیبازی تا به خودم آمدم دیدم در تله اعتیاد گرفتار شده ام.

زن جوان وقتی می بیند علاوه بر خودش شوهرش هم وارد گرداب مواد شده، هر دو تصمیم می گیرند اعتیادشان را ترک کنند. بعد از پاک شدن، زن جوان شوهرش را تهدید می کند که اگر دوباره لب به مواد بزند خودکشی خواهد کرد. مرد جوان تهدید زنش را جدی نمی گیرد و دوباره لغزش می کند که همین ماجرا اتفاق تلخی را رقم می زند. زن جوان به خاطر بدقولی همسرش به خودسوزی اقدام می کند و همین ماجرا باعث بسته شدن پرونده زندگی شان می شود. مرد مانم زده